



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند،کوچه آرشیا، پلاک ۹
تلفن: ۹۲-۸۸۶۵۴۳۹۰
نمبر: ۷۱۹-۸۸۸۸۰۰۰۰
تلفن اکیبی‌ها: ۲۲-۸۸۹۶۸۲۰۰
امور مشترکین: تلفن: ۲۳-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز
تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۴ اذان مغرب ۲۰:۴۰ اذان صبح فردا ۴:۰۲ طلوع آفتاب ۵:۴۸

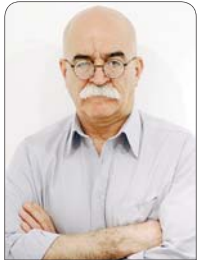
شرق

روزنامه

یکشنبه ۱۹ خرداد ۱۳۹۲ ۲۹ رجب ۱۴۳۴ ۹ ژوئن ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۵۲ ۱۶صفحه + ۴ صفحه ویژه انتخابات

ترجمه مهدی سحابی از «بابا گوریو» تجدید چاپ شد

ایسنا: ترجمه مهدی سحابی از رمان «بابا گوریو» تجدید چاپ شد. رمان «بابا گوریو» نوشته انوره دو بالزاک، با ترجمه مهدی سحابی، برای نوبت سوم از سوی نشر مرکز منتشر شده است.
انوره دو بالزاک، رمان «بابا گوریو» را به سال ۱۸۳۴، در مدت کوتاه ۴۰ روز نوشت که به سال ۱۸۳۵ منتشر شد. براساس متن نوشته‌شده در «فرهنگ آثار»، رمان «بابا گوریو» داستان تلافی سرنوشت انسان‌های گوناگون است که در قالب شخصیت‌های مثبت و منفی، عناصر سازنده داستان را تشکیل می‌دهند.



مترنوشت

هر چی عموم بگه



● **بهنام جلالی‌پور**

● پسرِ بچه شیطان را مرد با زور دست مهار کرده و زن پشت سرش با هیکل نجیفش یکی را بغل گرفته و آن دیگری را با دست می‌کشد. جای مانتو، پیراهن گل‌مخملی سبز در یک حاشیه سیاه تن دارد، با روسری بلندی که از پشت تا کمرش می‌رسد. هنوز به محدوده بانوان نرسیده‌اند، مامور داد می‌زند: «آقا، شما این طرف». زن با گویشی می‌فهماند که باید برود آن سو. مرد بچه‌ها را هوار زن می‌کند و می‌رود. من: مگه چند سالته که سه تا بچه داری؟

او: (انگار معذب شده، لیخندی می‌زند که دندان‌های زردش که چندتایی هم سیاه شده و ریخته، بیرون می‌ریزد) ۲۷ سال. اون دو تا دوقلوان، با هم دنیا اومدن. (اشاره‌اش به دختر و پسر بزرگ‌تر است که بر سر نشستن میان صندلی من و مادرش با هم کلتجار می‌روند)

من: اهل کجایی یا این لباس خوشگل؟ او: (نمی‌دانم به‌خاطر گویشش است یا از روی عادت که قبیل از هر جواب یکبار سر را پایین می‌اندازد و لیخند می‌زند و حرفش که تمام می‌شود، لیخند را جمع می‌کند و باز سر را پایین می‌اندازد) گلستان.

من: لباس تون خوشگله. او: هه، امل! خیلی گرونه. این روسری را صدهزار تومان خریدم. (روسی‌اش ابریشمی است) لایسم را دم عید غدیر ۳۷ هزار تومان! خریدم، دم عیدی شد ۷۵ تومان [هزار تومان]

من: باز خوبه این پول بارانه‌ها هست و به کمی می‌شه.

او: هه.

من: (به پسرک دوساله بغلش اشاره می‌کنم) یک‌میلیون چشم‌روشنی تولدش را گرفتی؟

او: نه، گفتن دیگه نمی‌دن.

خانم پشت میکروفن می‌گوید: «بستگاه فلان»، قطار می‌آید. شوهرش از دور اشاره می‌کند که سوار شود. خودش هم در قطار، پشت میله جداکننده کوبه بانوان می‌ایستد و نگاهش به زن و بچه‌هاست و با سر اشاره می‌کند که بنشینند. چهره‌اش از آنهایی است که همیشه اخم دارند؛ حتی اگر لیخند بزنند. زن هم با سر اشاره می‌کند که باشد. اینها که در باتوق من جاگیر می‌شوند، مرد هم می‌نشیند؛ امل! تمام مدت نگاهش به این سو است.

من: چرا یک‌میلیون را ندادن؟ او: نمی‌دونم، رفتم دنبالش. سه بار، امل! خب گفتن دیگه نمی‌دن. گفتن دیگه به اینا نمی‌دن.

من: حالا شاید رئیس جمهور بعدی به یاد و بدم.

او: هه.

من: رای می‌دی؟

او: نه؟ آره.

من: به کی می‌خوای رای بدی؟

او: هنو که نمی‌دونم. حالا ببینیم چی می‌شه. به احمدی‌نژاد که دیگه نمی‌شه.

من: جطور ی انتخاب می‌کنی و رای می‌دی؟

او: خب باز گترتر حرف می‌زنیم.

من: یعنی کیا؟

او: روستای ما خیلی بزرگه. به عمو دارم، اون می‌گه به کی رای بدیده. همه می‌رن به اون رای می‌دن.

من: عموت سواد داره؟ اهل سیاسته؟ آدم‌ها را می‌شناسه؟

او: نه سواد نداره. دیگه می‌گه یکی را.

من: هیچکس مخالفت نمی‌کنه؟

او: هیچکس. حرفش را گوش می‌دن همه.

من: سری قبل گفت به کی رای بدیدی؟ او: احمدی‌نژاد.

من: هیچکس مخالفت نکرد؟ مثلاً به یکی دیگه رای بده؟

او: نه، شکی. (باز لیخند می‌زند و حرفش که تمام می‌شود، لیخند را جمع می‌کند و سر را پایین می‌اندازد)

من: بدش چی، کسی بشپمون نمی‌شه؟

او: نه، چرا به‌شه؟ (لیخندی می‌زند که کمی هم حالت تعجب دارد)

من: عموت با کسی مشورت می‌کنه؟

او: آره. وقتش به‌شه، می‌آن پیشش. همه می‌شناسنش، بزرگه همه‌ست. می‌رن باهاش حرف می‌زنن و اون به ما می‌گه به کی رای بدیم. (نگاهش یکی در میان به شوهرش است)

خانم پشت میکروفن می‌گوید: «بستگاه فلان». مرد بلند می‌شود و با سر اشاره‌ای به بیرون می‌کند که یعنی پیاده می‌شویم. زن چپه را با یک دست بغل می‌گیرد و آن دوتای دیگر را هم می‌کشد و می‌برد.

من: مسافری هستم که از شرق تهران سوار بر مترو به میانه شهر می‌روم و هر روز (بی‌توجه به میزان حادثه‌اش که پر است یا خالی، آمار کناری‌هایم را می‌گیرم.

کیوان زرگری

keyvanzargari@yahoo.com



چرتکه

۳۱ و ۳۸ درصد شوخی است؟

است. اقتصاد بحران‌زده یونان که صدلوسیما می‌ما هم به انعکاس آن علاقه زیادی دارد تورمی برابر ۱/۱ درصد است. تغییرات نرخ رشد تورم در اقتصادی به بزرگی حوزه دلار در سال‌های موسوم به بحران اقتصادی تنها نزدیک به دودرصد تغییر داشت، در حال حاضر نرخ رشد تورم ایالاتمتحده که هنوز هم تبعات ناشی از رخداد بازار مسکن در سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ را تحمل می‌کند تنها برابر ۱/۷ درصد است که این تورم البته در کنار رشد اقتصادی ۱/۵ درصدی این دیده می‌شود. کشور جنگ‌زده عراق، در سال ۲۰۱۲ تنها ۴/۱ درصد تورم داشته و همسایه شرقی‌مان افغانستان با آن همه بازارهای آشفته، تورم ۱۴ درصدی دارد. به جنوب که برویم، تورم سالانه کویت ۳۲ درصد و تورم امارات متحده ۱/۱ درصد ثبت شده است. حتی تورم پاکستان هم نزدیک ۱۱ درصد ثبت شده است. در کشور خودمان حتی در سال‌های جنگ هم تورم پنج و ۱۱ و ۱۷ درصد بود، تنها در سال‌های ۶۶ و ۶۷ که نهایتاً به پذیرش قطعنامه رسید، تورم به بیش از ۲۸ درصد رسید. تازه این تورم سالانه ۳۱ و نقطه‌ای ۲۸ درصدی در اردیبهشت‌ماه در حالی است که طی دولت نهم و دهم، دویار سال پایه محاسبه نرخ تورم تغییر کرده، جدول ضرایب اهمیت که اهمیت آن تا حدی است که می‌تواند نرخ تورم را حتی وارونه جلوه دهد یکبار، توسط بانک مرکزی تغییر کرده ... و مرکز ارد

در خبر خوب، مستندات خود برای این نرخ را اعلام نکرده است، یعنی ممکن است برای مثال در این محاسبه ضرب اهمیت تغییرات شاخص بهای «سبزی‌خودن» پنج‌چرصد و ضرب اهمیت تغییرات قیمت مسکن برای مثال یک‌دصد در نظر گرفته شده باشد و تا زمانی که ضرایب اهمیت هم اعلام نشود، نمی‌توان قضاوتی روشن درباره این عدد داشت. به هر تقدیر، آنچه جالب است، شوخی و بی‌قفاوتی مردم با این اعداد است، باور کنید ۳۱ درصد تورم سالانه عدد کوچکی نیست، با این حال ما هنوز زنده هستیم؛ شاید حتی دست‌زدن به لته بیمار صدها واحد درد به بدن تحمیل کند، اما وقتی آن آمپول را دکتر فرو کرده باشد، بزرگ‌وگو هم باشد، تیغ هم لای لته باشد، تازه می‌خندیدی، شاید به اینکه: «چه جالب... درد ندارد!»

مخبرالدوله

کتاب «غلامرضا امامی» در نمایشگاه کتاب «بولونیا»

شرق: نویسنده «راز قلعه» که با هزینه شخصی خود در نمایشگاه کتاب «بولونیا» در ایتالیا شرکت کرده بود، با استقبال ناشرانی از کشورهای مختلف مواجه شد. این کتاب روایتی بر مبنای داستان مسجد میهمان کش در دفتر مشنوی است که به دلیل فضای خاص حاکم بر روایت مولانا تغییرهایی در داستان داده شده است تا برای

امیرهادی انواری

فقط اولش کمی درد دارد. آمپول فرو می‌رود و بعد مایعی تزریق می‌شود. چند دقیقه بعد، آن مرد با آن ابزار نوک‌تیز ترسناک توی دهان شماست و حتی می‌توانید صدای «قچ – قچ – قچ» لثتان را بشنوید. صلیب را می‌شنوید اما درد ندارد؛ تازه اگر از این دندانپزشک‌های خوش‌مشرب و بذله‌گو هم باشد، شاید کلاً پاچه یکی را بار بگذارد موقع طبابت، یا شوخی کند ... که زمان زودتر هم بگذرد. درد اصلی وقتی است که از «اکتر» خداحافظی می‌کنید، در مسیر آرام‌آرام «ذوق – ذوق» کردن دندانان شروع می‌شود و وقتی به خلّه برسید و در آینه نگاه کنید، تازه می‌فهمید چه خبر است...

● ● ●

صدلوسیما یک خبر کوتاه اعلام می‌کند: «مرکز آمار ایران به حساب می‌آمندن، صرف‌نظر از ارزش مادی مصالح به کار رفته در آنها، ارزش فرهنگی و اجتماعی آنها به حدی است که شهرداری و نیروی متخومه نشده و پلیس نیز به سرنخی در این نگهداری از آنها به حساب می‌آمندند و در این زمینه مسئول بودند. بنابراین هیچ کدام از این دو نهاد نمی‌توانند با سلب مسوولیت از خود به بهانه کم‌ارزش بودن بهای مادی مجسمه‌ها، در قبال دزدی آنها پیگیری‌های لازم را انجام ندهند. برعکس، اتفاقی که افتاده، موجب افزایش مسوولیت این دو نهاد را نسبت به این خسارت فرهنگی و اجتماعی بیشتر و بیشتر می‌کند. بسیاری از این مجسمه‌ها از شخصیت‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی تاریخ ایران بوده‌اند که طراحی، ساخت و نصب آنها در مراکز برج‌میت شهری، بسترهای لازم را در جهت آشنایی نسل جوان فراهم می‌کرد. از نیروی انتظامی توقع می‌رود که همچون گذشته با درایت در زمینه کشف اینگونه جرایم که با کیان فرهنگی و آبروی مردم مرتبط است، جدیت داشته باشند. اگرچه در این پرونده خاص به نظر می‌رسد افرادی که دست به این اقدام ردیلازه زداده، نگرش خاص اعتقادی و سنتی داشته‌اند که می‌تواند برای جامعه مخاطرات دیگری را نیز در پی داشته باشد.

۴ سال از سرقت مجسمه‌های تهران گذشت

سعید برآبادی، چوب‌خط پیگیری وضعیت مجسمه‌هایی که چهار سال پیش از دامن تهران دزدیده شدند، دارد به آخر می‌رسد و هنوز هیچ نکته تازه‌ای در این پرونده روشن نشده است. ۱۲ مجسمه در کمتر از یک ماه، از شلوغ‌ترین نقطه‌های تهران ربوده شدند که وزنی بین ۷۰۰ تا ۷۰۰۰ کیلوگرم داشتند و برای جداکردنشان از زمین، گاه حتی جرثقیل هم به کار رفته بود و عموم دزدی‌ها در برابر چشم نگهبانان پارک‌ها اتفاق افتاده بود اما با گذشت چهار سال از اردیبهشت ۸۹، به نظر می‌رسد، مسوولان دوست دارند پرونده را بی‌اعلام هر گونه نتیجه‌ای، ببندند. اگرچه شهرداری در آخرین اظهارات خود، هنوز پرونده را مفتوح اعلام کرده اما معلوم نیست که چرا هیچ خبری درباره این سرقت فرهنگی در بزرگ‌ترین شهر کشور منتشر نمی‌شود. در این میان اما یک چیز روشن است و آن اینکه همان‌طور که از ابتدا روشن بود، در این پرونده بیش از آنکه پای دزدی و دزد در میان باشد، پای تسویه‌حساب با مجسمه‌های بی‌زبان مشاهیر کشور در میان بوده و گرنه مراجععی ساده به صفحه حوادث روزنامه‌ها نشان می‌دهد که بازی دزد و پلیس در ایران، همیشه به‌نفع پلیس ختم می‌شود. حالا در واپسین روزهای کار «قالیبال» در سمت شهرداری تهران، مفتوح اما بی‌نتیجه بودن تلاش‌ها برای روشن شدن وضعیت مجسمه‌های دزدیده‌شده از سطح شهر، سولاتی را به همراه دارد که در کافه نظر امروز مطرح شده است.

ستون خالی مجسمه شهریار

حمید شانس ► رئیس هیات‌مدیره انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز ایران

واقعیت این است که مجسمه‌های ربوده‌شده به لحاظ اقتصادی برای دزدان مقرون‌به‌صرفه نبوده‌اند چرا که هزینه دزدی آنها بیش از هزینه‌ای است که احتمالاً از فروششان به دست می‌آید. بنابراین به نظر می‌رسد که جریان به یک دزدی صرف محدود نشده بلکه یک حرکت سازمان‌یافته باشد. انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز ایران در همان زمان واکنش‌های لازم را درباره این ماجرا منعکس کرد، ما هنوز هم فکر نمی‌کنیم که بشود از سطح شهر تعدادی مجسمه را برداشت و پلیس در جریان قرار نگیرد. حتی نمی‌توانیم بپذیریم که پلیس نسبت به این موضوع حرکتی انجام نداده باشد. بیشتر به‌نظر می‌رسد که این اقدام، یک ترور فرهنگی باشد. حتی شواهدی هم هست که پیگیری‌های پلیس در این زمینه به نتایجی رسیده و در مواردی روند را تحت کنترل درآورده‌اند. پس گمان می‌کنم که پلیس به وظیفه خود عمل کرده و بعید است که این اتفاق دوباره در شهر تکرار شود. در جریان این پرونده آنچه آزاردهنده بود این واقعیت است که وقتی هنرمندی، اثرش را در یک قالب ماندگار شکل می‌دهد، توقع دارد که سال‌های سال، این مجسمه بتواند باعث ارتباط انسان‌های اطراف با گذشته، سنت، مشاهیر و فرهنگ آن جامعه باشد و زمانی که به این شکل از جای خود کنده شده و ربوده می‌شود، قطعاً اولین ضربه به باورهای مردم آن جامعه وارد می‌شود. اتفاقاً در این مورد، خاموش کردن صدای آن مجسمه‌ها، باعث شد صدای آنها رساتر از قبل به گوش مردم برسد. از طرف دیگر شهرداری مصمم شد که علاوه بر جلوگیری از بروز مجدد این ضایعه، تا حد امکان جای مجسمه‌های دزدیده‌شده را پر کند. از یاد نبریم که هنر، پدیده حساس جامعه است که نه نیاز به حذف دارد و نه می‌شود قابلیت‌هایش را نادیده گرفت چراکه هر دوی این روش‌ها به بدنه و متن جامعه ضربه می‌زند.

جعفر نجیبی ► مجسمه‌ساز

بیشترین حجم مجسمه‌های دزدی‌شده، چهره مشاهیر فرهنگی، ملی و هنری کشور بوده است. برای من هنرمند، دزدیده‌شدن مجسمه «استاد معین» درست مثل کشته‌شدن با مرگ بچه‌ای بوده که ساعت‌ها وقت صرف تولد و تربیت او کرده‌ام و غم‌انگیزتر اینکه این مجسمه درست یک هفته بعد از نصبش ربوده شد در حالی که حتی فرصت نشده بود پلاک آن نصب شود! تا مدتی کاملاً دل‌سرد بودم چون مجسمه درست رویه‌روی یکی از مراکز شهرداری نصب شده بود و برآیم غیرقابل‌یاور بود که دزدان بیایند، ۲۰ دقیقه وقت صرف خرد کردن مجسمه کنند و بعد آن را ببرند و کسی حتی نرسد که چرا و با چه مجوزی؟ به نظر من دزدان این مجسمه‌ها افرادی بوده‌اند که در وهله اول مخالف هنر مجسمه‌سازی هستند. از طرفی از آنجایی که بخش عمده‌ای از این مجسمه‌ها چهره‌های شاخص فرهنگی بودند، به‌نظم، دزدان با این شخصیت‌ها هم مشکل داشته‌اند. در این میان این سوال پیش می‌آید که چطور شهرداری تا به حال کاری نکرده یا اگر پیگیری‌هایی انجام شده و نتایجی به دست آمده، چرا هنوز هیچ‌کس دزدان را به مردم و به هنرمندانی که آثارشان دزدیده شده معرفی نکرده است. مگر پیدا کردن یک باند دزدی در تهران چهار سال زمان می‌خواهد؟

سیدمحمدجواد شوشتری ► مدیرعامل سازمان زیباسازی شهر تهران

در مورد وضعیت مجسمه‌های دزدی‌شده، پرونده هنوز متخومه نشده و پلیس نیز به سرنخی در این زمینه دست نیافته است. اگرچه مدیریت حقوقی شهرداری تهران پیگیری این پرونده را در دستور کار خود قرار داده اما اینکه دزدان این مجسمه‌ها چه کسانی هستند را نیروی انتظامی باید پاسخگو باشد نه مدیریت شهری. این در حالی است که متأسفانه پیگیری‌های ما نیز تا به حال به پاسخی نرسیده است. به نظر می‌رسد که عدم پاسخگویی نیروی انتظامی در زمینه مجسمه‌های سرتقی، به این دلیل است که آنها نیز به جمع‌بندی نرسیده‌اند. با این همه مجموعه مدیریت شهری، مصرا نه به‌دنبال نتیجه شکایت خود است.

پیمان حاج‌محمودعطار ► وکیل دادگستری

با توجه به اینکه مجسمه‌های سرقت‌شده، نماد فرهنگی، مذهبی و علمی مردم و کشور ایران به حساب می‌آمندن، صرف‌نظر از ارزش مادی مصالح به کار رفته در آنها، ارزش فرهنگی و اجتماعی آنها به حدی است که شهرداری و نیروی انتظامی به صورت مشترک مسوول نگهداری از آنها به حساب می‌آمندند و در این زمینه مسوول بودند. بنابراین هیچ کدام از این دو نهاد نمی‌توانند با سلب مسوولیت از خود به بهانه کم‌ارزش بودن بهای مادی مجسمه‌ها، در قبال دزدی آنها پیگیری‌های لازم را انجام ندهند. برعکس، اتفاقی که افتاده، موجب افزایش مسوولیت این دو نهاد را نسبت به این خسارت فرهنگی و اجتماعی بیشتر و بیشتر می‌کند. بسیاری از این مجسمه‌ها از شخصیت‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی تاریخ ایران بوده‌اند که طراحی، ساخت و نصب آنها در مراکز برج‌میت شهری، بسترهای لازم را در جهت آشنایی نسل جوان فراهم می‌کرد. از نیروی انتظامی توقع می‌رود که همچون گذشته با درایت در زمینه کشف اینگونه جرایم که با کیان فرهنگی و آبروی مردم مرتبط است، جدیت داشته باشند. اگرچه در این پرونده خاص به نظر می‌رسد افرادی که دست به این اقدام ردیلازه زداده، نگرش خاص اعتقادی و سنتی داشته‌اند که می‌تواند برای جامعه مخاطرات دیگری را نیز در پی داشته باشد.

چهارراه جهان

گران‌ترین نقاشی تاریخ هنر «روسیه» چکش حراج خورد

ایسنا: حراجی «بونامز» گران‌ترین نقاشی تاریخ هنر روسیه را به قیمت هفت‌میلیون و ۹۰۰ هزار پوند به فروش رساند. نقاشی سال ۱۹۳۱ «تیکولای روریج» فیلسوف و هنرمند روس در روزهای پایانی هفته گذشته به قیمت هفت‌میلیون و ۹۰۰ هزار پوند در شعبه لندن، حراجی «بونامز» به فروش رسید و عنوان گران‌قیمت‌ترین نقاشی تاریخ روسیه را از آن خود کرد. نام این تابلو «موتوا لایبرون» است و یکی از آثار مجموعه نقاشی محسوب می‌شود که «روریج» در آنها الهها را به تصویر کشیده است. تاکنون تصور می‌شد این نقاشی بی‌نظیر هم شده است، اما کشف دیویر آن بیش از حراجی اخیر «بونامز» همه کارشناسان و خریداران آثار هنری را خوشحال کرد. این اثر حضرت مریم(س) را در میان دیوارهای آبی بهشت نشان می‌دهد که شال خود را برای کمک به بالا بلندن ارواح پایین می‌اندازد.

مرگ مولف

سلام هی حتی مطلع الفجر



● **رحیم عبادی**

عضو هیات علمی
دانشگاه فرهنگیان

● انسانی بود پاک‌سرشت و نیک‌ایین، خدایاور و خدمتگزار خلق، خلاق و نوآور، مسوولیت‌پذیر و وظیفه‌شناس، هدف‌دار و برنامه‌محور، ساده‌زیست و مردم‌دار، پرتلاش و خستگی‌ناپذیر، با معرفت و باارام، برخوردار از ایده‌های نوین آموزشی و آرایه‌دهنده راه‌های نوین برای اعتلای آموزش‌وپرورش و... آنچه گفته شد در وصف برادر عزیز و دوست‌داشتنی و همیشه جاوید، انسانی بزرگ و وارسته زنده‌یاد استاد مهندس احمد(سعد)حجاریان است؛ مردی که زودهنشگام و ناباورانه از میان ما رفت و جامعه آموزش‌وپرورش را از خدمات پرچسته آموزشی خود محروم ساخت، خدایش رحمت کند.

۳۵سال پیش همکاری خود را در آموزش‌وپرورش منطقه جنوب تهران با هم آغاز کردیم. او دبیر جبرومثلنات و سپس مربی امور تربیتی دبیرستان سفاطی‌میی بود و همه وجودش و حتی خانه‌اش را وقف خدمت به آموزش‌وپرورش کرد و نقطه اتکای بسیاری از تحول‌خواهان و اصلاح‌طلبان نظام آموزش‌وپرورش ایران شد. او که از افراد مؤثر دفتر تحکیم وحدت (انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها) بود، حلقه وصل همه نخبگان دانشگاهی از جمله دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی و سپس دانشجویان پیرو خط‌امام شد و با تعطیلی دانشگاه‌ها زمینه حضور ماندگار بسیاری از دانشجویان را در آموزش‌وپرورش فراهم کرد و در تاسیس نهاد امور تربیتی برای نوسازی نظام آموزش‌وپرورش نقش فراترانی برعهده داشت. ابتدا در مشارکت و تاسیس دبیرستان موفق «رشد» نازی‌آباد و با جذب دانش‌آموزان ممتاز گام‌اول را برای شناسایی و رشد استعدادها و تربیت نیروهای مستعد برداشت تا آن هنگام که با محدودیت مواجه شد با تاسیس دبیرستان امام‌خمینی باز هم در جنوب تهران از مسیر دیگر این خدمت را ادامه داد و سپس با تصدی مدیریت دبیرستان انرژی اتمی شایستگی خود را در سطح ملی به ظهور رساند و آنگونه که گفته می‌شود اینک فارغ‌التحصیلان این دبیرستان عالی در بیش از صد دانشگاه مهم جهان در دوره‌های عالی در حال تحصیل هستند. او به این موفقیت‌ها قانع نشد و توان و تجارب اندیشمندانه خود را در یک الگوی نوین آموزشی به نام مدارس «سلام» با شعار سلام هی حتی مطلع‌الفجر برنامهریزی و اجرا کرد.

گرچه تاسیس مدارس الگویی به سبک مدرن با تکیه بر هویت دینی و ملی امری کم‌سابقه در تاریخ آموزش‌وپرورش ایران نیست و قدم‌های مؤثری در این زمینه برداشته‌اند اما سلام متفاوت‌تر از سایر الگوها و تجربه‌های مدرسه‌داری و الگوهای نوین آموزشی است. استاد حجاریان با دست‌خالی اما با اندیشه و ارادای استوار و با بهره‌مندی از هوش سرشار و تجربه گرانستگ آموزشی دبیرستان‌های موفق و کار جمعی و نظام‌سار و با هویت توانست قدم‌های بزرگی برای کشف، شناسایی و رشد و موفقیت استعدادهای برتر جوانان ایرانی بردارد. همه آنهایی که از خدمات آموزشی او بهره‌مند شده بودند از او به نیکی یاد می‌کنند. حضور انبوه جمعیت در مراسم گرامیداشت او نمونه گویای این موفقیت است.

نظام آموزش‌وپرورش در ایران از یک سرگردگی، بلاکلیفی و آشفتگی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار است و این امر در ساختار نظام رسمی و دولتی متضاد است، سال‌هاست انتظار می‌رفت سیاستگذاران و برنامه‌ریزان و مدیران عالی آموزش‌وپرورش الگویی موفق برای نظام آموزشی و مدرسه‌داری آرایه کنند. هرچند تلاش‌های مقطعی قابل‌احترامی طی سال‌های گذشته انجام شده است اما باید اذعان کرد روند ناکارآمدی‌ها به‌مراتب بیشتر از کارآمدی آن بوده است.

همت بزرگ استادحجاریان در تاسیس و فعال‌سازی مدارس سلام، آرایه الگویی نوین برای تحقق آرمان‌های اصیل تعلیم‌وتربیت متناسب با تحولات نوین آموزش‌وپرورش در عرصه‌های جهانی از یکسو و حفظ و تقویت هویت‌های دینی و ملی و تاریخی از سوی دیگر بوده است. اینک او با کوله‌باری از دانش و تجربه و تعهد و موفقیت در اوج توفیقات ملی در عرصه آموزش‌وپرورش، زودهنشگام و ناباورانه به دیدار معبود شتافته و با ایده‌های ناتمام اما با نفسی مطمئن تسلیم رضای حق شده است. در مراسم ختم آقاسعید به من گفت احمد و خاتم ماشینی هر دو دانش‌آموخته پلی‌تکنیک و هر دو در ماه خرداد به دیدار حق شتافتند. ضمن تسلیت فراوان به ایشان و برادران نیک‌نام او علی‌آقا و آقااسعد و همسر وفادار و فرزندان برومندش و به‌ویژه بر مادر فداکار خانواده حجاریان و همه دوستان و یاران مشترک، انتظار می‌رود شاگردان و همراهان و همکاران احمدآقاغدغه‌های او را پاس داشته و درخت تنومند سلام را به‌عنوان الگویی برتر و نوین آموزشی به نام آن زنده‌یاد ثبت و در نظام آموزش‌وپرورش ایران ماندگار کنند.انشاءالله.